بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 21 فروردین 1391.

بحث در وجوهی بود که مرحوم شیخ برای اثبات لزوم تعدی از مرجّحات منصوصه به مرجّحات غیر منصوصه بیان فرموده بودند. وجه سوم مرحوم شیخ این بود که از تعلیل خذوا ما خالف القوم فان الرشد فی خلافهم استفاده می شود که هر چیزی که غالب المصادف با واقع باشد، مرجّح هست. خب یک سری صحبت هایی در مورد فرمایش مرحوم شیخ و بیانات بزرگان در این مورد را نقل کردیم. عمده نکته ای که اینجا هست نکته ای هست که مرحوم آقا ضیاء اشاره فرمودند و در کلام مرحوم نایینی هم به آن اشاره شده است ولی استدلالی برای آن ذکر نشده است. یک بیانی بود که در جلسه قبل ناتمام بودن آن را عرض کردیم. این هست که فرموده اند که فان الرّشد فی خلافهم، ثابت نیست که علت حکم باشد. ممکن است حکمت تشریع باشد و حکمت تشریع به عنوان یک ضابطه ای که مکلّف بتواند به وسیله آن حکم شرعی استنباط کند نیست. در اینجا دو مرحله بحث اساسا باید بحث کنیم. یکی اینکه اصلا آیا معقول است یک شیئی علت ذکر شود و نشود از آن یک کبری کلی استفاده کرد؟ این یک مرحله.

مرحله دوم اینکه اثباتا چگونه می توانیم حکمت را از علت تمییز دهیم. بحث اثباتی. حالا من یک نمونه ای ابتدا برای مثال واضح حکمت را عرض کنم تا آن بحث ثبوتی اش را روی آن تطبیق کنم. ببینید بحث ثبوتی مثلا این بحث که، بحث ثبوتی که اینجا داریم مثلا می گوییم که الصلوه واجبهٌ لأنّها ذات مصلحه. مصلحت ملاک اینها را آقایان می فرمایند که اگر تعلیل شود حکم به او، علت از آن استفاده نمی شود. بلکه حمکت استفاده می شود. صحبت سر این است که چطور می شود که از آن یک کبری کلی در نیاید؟ با وجودی که اساس تمام تعلیلات باید بازگشت کند به دقت به قیاس شکل اول. تا به قیاس شکل اول ولو با چند واسطه با تأویلات بر نگردد، تأویل اصلا منطقا صحیح نیست. تمام تعلیلات باید به قیاس شکل اول برگشت کند. و قیاس شکل اول هم کبری کلی یکی از مقدّمات قیاس است. یک صغری و یک کبری ای که کبری کلی هست باید باشد تا قیاس شکل گیرد. بنابر این چطور می شود اصلا این حتما باید اینگونه باشد که مثلا جمله ای که گفتیم الصلوه واجبهٌ لأنّها ذات مصلحه باید یک کبری ای هم باشد فی کلّ ما هو ذات مصلحه فهی واجبه تا این تعلیل صحیح باشد. بنابر این هر جایی که ما احراز کردیم که یک شیئی ذات مصلحت هست، قهرا وجوب را هم ما از آن خواهیم فهمید. این مطلبی که اینجا هست.

سؤال

پاسخ: حکمت است ذات مصلحت حکمت است. بحث این است که اصلا حکمت ثبوتا چگونه تصویر دارد؟ اصلا معقول نیست. بحث این است که تعلیل داریم می کنیم. تعویل باید یک کبری کلی مطوی داشته باشد. وقتی کبری کلی وجود داشت، می گوید هر چیز ذات مصلحت واجب است. من وقتی علم پیدا می کنم که فلان چیز ذات مصلحت است، علم به تحقّق موضوع علم به تحقّق وجوب را هم خواهد داشت. اصلا حکمت ثبوتا چطوری تصویر معقول دارد؟ بحث ما از حکمت یعنی همین. بحث ما این است که آن چیزی که بعد از ادوات تعدید قرار می گیرد آقایان می گویند که گاهی اوقات حکمت است و گاهی اوقات علّت است. بحث این است که ثبوتا چطور می شود یک چیزی بعد ادوات تعلیل قرار گیرد و حکمت باشد. اصلا تصویر ثبوتی آن چه شکلی است. چرا آن کبری کلی را شما می گویید استفاده نمی شود. اگر کبری استفاده شود، انسان به صغری آن علم پیدا کند باید آن حکم بار شود. این نکته را توجه فرمایید گاهی اوقات حکم معلّل ما حکم شرعی نیست. یک حکم عقلی است. ما می گوییم که آقا اگر می خواهی رستگار شوی فلان کار را بکن. اگر می خواهی سعادت مند شوی فلان کار را بکن. چون فلان کار شما را به بهشت می برد. کبری آن این است که و بهشت منشأ سعادت است. خب سعادت مندی حکم شرعی نیست. سعادت مندی آن جمله معلّل ما اگر حکم شرعی نباشد، مانعی ندارد که ما یک کبری ای داشته باشیم که آن کبری، کبری استفاده می شود ولی کبری لازم نیست حکم شرعی باشد. چون حکم شرعی نیست استفاده در این بحث ها نمی کنیم. مثلا در همین جمله ای که عرض کردم که اگر می خواهی سعادت مند شوی احکام شرعی را عمل کن چون احکام شرعی تو را به بهشت می برد. کبری آن این است که هرچیزی که انسان را به بهشت می برد سعادت مند می کند. چیزی که به بهشت می برد سعادت مند می کند این اصلا حالا صرف نظر از اینکه ما بتوانیم تشخیص دهیم موضوعش را یا نتوانیم تشخیص بدهیم. آن حالا یک مشکلی در بحث بهشت و جهنم این است که صغری آن را ما نمی توانیم تشخیص دهیم. صرف نظر از آن بحث جمله ای که آن چیزی که شما را به بهشت می برد منشأ سعادت می شود حکمش حکم شرعی نیست. یا مثلا تعلیلاتی که در چیزهای ارشادی هم هست همین است می گوید گر فرض کن اگر می خواهی خوب بشوی، فلان قرص را بخور چون آن قرص درد تو را درمان می کند. اگر می خواهی در زندگی راحت باشی اینها حکم شرعی نیست. اینها خارج از بحث است. حالا این مثال گاهی اوقات مثال هایی بزنیم که از مثال های شرعی کاملا فاصله دارد مثل امور عادی و خوب شدن و بد شدن یک سری چیزهایی هست که یک مقداری با حکم شرعی ارتباط دارد مثل بهشت و جهنم و سعادت و امثال اینها ولی بالأخره وقتی حکم معلل ما حکمش شرعی نبود، آن کبری ای که ما داریم، کبری دارد ولی چون حکمش شرعی نیست به بحث های استنباط نمی کند. استنباط باید کبری ای باشد که حکم شرعی را متکفلش باشد. بنابر این بحث ما سر این است که اگر مثلا گفتیم که الصلوه واجبهٌ لأنّها ذات ملاک. البته یک بحثی هم احیانا هست این را هم عرض کنم که گاهی اوقات بعضی از چیزها را ممکن است ما ملاک بگیریم یعنی علت بگیریم به دلیل اینکه تشخیص صغری اش برای مکلّف استفاده نمی شود. اینجا کبری مشکلی ندارد ولی علتی که می گوییم علت نیست چون تشخیص صغری اش را. مثل این روایت که می گوید «الصّوم جُنّه من النّار». ما اگر جمله اینجور بود که الصوم واجبهٌ لأنّها جنّه من النار. کبری اش این است که کل ما هو جنّه من النار فهو واجبه. صغری نمی توانیم تشخیص دهیم.

سؤال:

پاسخ: نه بحث حکمت نیست. بحث این است که یک کبری کلی استفاده می کنیم ولی این کبری کلی به درد استنباط احکام نمی خورد. بحث این است که آیا در جایی که حکمت هست کبری استفاده نمی شود یا کبری استفاده می شود چون صغری آن قابل تطبیق نیست برای مکلّفین، به خاطر همین در طریق استنباط احکام قرار نمی گیرد. اشکال این است که حکمت یعنی چطور می شود که یک شیئی بعد از ادوات تعلیل قرار گیرد حکم معلّل هم حکم شرعی باشد. تطبیق مکلّف هم علم به تحقّق آن کبری داشته باشد. فرض کنید در یک جایی برای مکلّف علم هم حاصل شد که این مصلحت هم دارد. با این حال ما می گوییم که این حکمت است و علت است و این به دست آوردن احکام شرعی به درد نمی خورد. این چه است

سؤال:

پاسخ: گفتم بحث ما در واقع شبهه ما در جایی است که اشکال ما در جایی است که ما اولا حکم معلل ما حکم شرعی باشد یکی. ثانیا آن کبری ای که متصور است صغری اش را مکلّف بتواند احراز کند و الا اگر نتواند احراز کند، ما خود همین منشأ می شود که در طریق استنباط قرار نگیرد. بحث این است که چرا بعضی از اموری که در بعد از ادوات تعلیل قرار می گیرند، حکمت تشریع می دانیم و او را در طرق استنباط حکم شرعی مؤثر نمی دانیم. این اصل اشکال. به نظر می رسد که در واقع مواردی که حکمت هست مواردی هست که مذکور بعد از ادوات تعلیل جزء العله است نه تمام العله. ببینید گاهی اوقات یک شیئی تمام العله است. مثلا فرض کنید که اسکار ولو به ظهور عرفی تمام العله برای حرمت خمر است. می گوید الخمر حرامٌ لأنه مسکر. یک کبری ای داریم که این کبری استفاده می شود کل مسکرٍ محرّم. این کبری کبری ای است که استفاده اش مبتنی بر ظهور لأنّه مسکر در تمام العله بودن اسکار است. ولی اگر یک همچین ظهوری از جمله استفاده نشود آن کبری هم استفاده نمی شود. و در بعضی از موارد جمله ما همچین ظهوری را ندارد. در اینکه تمام العله است. چطور؟ ببینید ملاکات مثلا اموری هستند که نوعا تشخیص مصادیقش برای مکلّفین یا دشوار است یا با اشتباهات همراه است. این است که شارع به طور متعارف هیچ وقت نمی آید حکمش را روی ملاک ببرد. بگوید که آقا شما بروید ذات مصلحت ها را پیدا کنید بر طبق آن عمل کنید. اگر مکلّفین می توانستند مصالح خود را تشخیص دهند مصداق هایش را دیگر نیازی به ارسال رسل و انزال کتب نبود. ارسال رسل و انزال کتب بر این پایه است که عقل بشری در رسیدن به مصالح و مفاسد قاصر است. یا حتی در جایی که یقین هم پیدا کند این یقین هایش احیانا خیلی مخالف واقع است اشتباه حتی در موارد قطع زیاد رخ می دهد. به خاطر همین شارع امر را وجوب و حرمت و سایر احکام خودش را بر موضوع مصلحت و مناط بار نمی کند. خب این معنایش چیست؟ معنایش این است که یک جزء علت دیگر هم وجود دارد. آن جزء این است که فرض کنید که اگر گفتیم که الصلوه واجبه لأنها ذات مصلحهٍ معنایش این است که یک جزء علت آن این است که نماز ذات مصلحت است و در آوردن وجوب در صلوه محذوری وجود ندارد از نوع اشتباه در تشخیص، سوء استفاده و امثال اینها. پس بنابر این ما یک کبری داریم ولی کبری اش کبری مرکّب از دو جزء است و این کبری مرکّب از دو جزء یک جزء آن قابل تشخیص بر مکلّفین نیست. آن این است الصلوه واجبهٌ لأنّها ذات مصلحهٍ و لا یکون فی جعل الوجوب علی الصلوه محذورٌ. کبری این می شود و کل ما کان ذات مصلحهٍ و لم یکن فی جعل الحکم علیه محذورٌ، یکون واجبٌ. این قید دومش را چگونه ما می توانیم تشخیص دهیم؟ تشخیصش را فقط شارع است. پس فقط داخل در آن قسم می شود که کبری کلی شرطش این است که تشخیص کبری برای مکلّف امکان پذیر باشد. اینجا با توجه به این نکته تشخیص این جزء دوم برای مکلّفین قابل تشخیص نیست پس باز بازگشت کرد به آن چیزی که در ابتدای بحث عرض کردم که شرط استفاده از کبری کلی امکان تطبیق کبری بر مصادیقش است. و این امکان در موارد علت هست در موارد حکمت نیست. و نکته اصلی همین است که این قید و لم یکن فی جعل الحکم علیه محذورٌ، این جزء ثانی در تعلیل دخالت دارد یا خیر؟ خب و منهنا یظهر آن بحث اثباتی از همین نکته ای که بحث ثبوتی را عرض کردیم بحث اثباتی اش هم روشن می شود.

سؤال:

پاسخ: یکی اینکه به تعبیر دیگر ذات ملاک در مقام بیان مقتضی است. یک مانعی اینجا هم باید دفع شود آن این است که این مقتضی که در این موضوع هست اگر حکم را بر این موضوع بار کنیم محذوری در آن نیست. مکلّفین در تشخیص فرض کنید مکلّفین اشتباه نمی کنند که صلوه کجا است. گفتند صلوه بخوانید مکلّفین می فهمند که این صلوه است خب صلوه را می خوانند. ولی اگر یک موقعی صلوه در تشخیص موضوعش برای عرف گیر است. خیلی وقت ها عرف متعارف تشخیص این موضوع را اشتباه می کند. نمی تواند تشخیص دهد. اینجا نمی توان حالا این نکته را هم ضمیمه کنم خیلی وقتها تعلیلات به جزء العله بشود. حالا این نکته را هم ضمیمه کنم خیلی وقت ها تعلیلات به جزء العله شود. اینگونه نیست که همیشه تعلیلات به تمام العله باشد. گاهی اوقات علتی که تعلیل به جزء العله می شود این است که جزء دیگر علت مفروق عنه است. مثلا می گویند سؤال می کند که از فلان آقا می شود تقلید کرد می گویم بله یجوز التقلید عن فلان کس لأنه اعلم. اعلمیت یکی از شرایط جواز تقلید است. یک سری شرایط دیگری دارد یکی اینکه مرد باید باشد حلال زاده باشد عادل باشد اثنی عشری باشد. چرا آنها را در تعلیل ذکر نمی کند چون مسلم است. دارا بودن موضوع ما نسبت به سایر شرایط وقتی مسلم است آن را ذکر نمی کنیم آن چیزی را ذکر می کنیم که ثبوتش در موضوع و عدم ثبوتش محل اشکال و تأمل و ایراد است. حاج آقا به خاطر همین در بحث أفیونس بن عبد الرحمن ثقه آخذ عنه معالم دینی ایشان همین را مطرح می کردند می فرمودند که اگر در اعتبار خبر امامی بودن شرط باشد ممکن است راوی می داند که یونس بن عبد الرحمن امامی است. چرا سؤال نکرده است که آیا امامی ثقه چون امامی بودنش را می داند. از چیزی سؤال کرده است که ثبوتش در یونس برای سائل محلّ تردید بوده است. کما اینکه مرد بودنش را هم ذکر نکرده است. اگر شرط قبول خبر مرد بودن باشد رکیک است سؤال کنید آیا یونس بن عبد الرحمن مرد ثقه ای است خب مرد بودنش که واضح است. مرد را چرا ذکر می کنید؟ این است که اینجور تعلیلات ظهور در تمام العله بودن ندارد به دلیل اینکه ممکن است یک سری چیزهایی دخالت داشته باشد که ذکر نکرده باشد. اما بحث اثباتی اش را بعد عرض می کنم. فرق حکمت و علت در تمام العله بودن و جزء العله بودن است.

سؤآل:

پاسخ: نه ان بحث جزء العله بحث کلی اش را می خواهم بگویم. حکمت و علت فارقش در این است که تشخیصش به عهده مکلّف هست یا نیست. بحث من این بود که تعلیلات حتما لازم نیست به تمام العله تعلیل شود. گاهی اوقات به جزء العله تعلیل می شود. یکی از مواردی که به جزء العله تعلیل می شود موارد حکمت است. که در آنجا جزء دیگر مطلق جایی که تعلیل به جزء العله باشد اصطلاحا به آن نمی گویند حکمت. ولی تمام مواردی که تعلیل به جزء العله باشد دیگر کبری کلی نمی شود استفاده کرد. به خاطر اینکه تعلیل به جزء العله است. یکی از شرایطی که بشود کبری کلی استفاده کرد این است که تعلیل به تمام العله باشد. در موارد حکمت هم تعلیل به جزء العله است. جزء علت دیگرش این است که محذوری در جعل حکم روی این موضوع وجود ندارد. وقتی جزء علت دیگرش این بود کبری ای هم که استفاده می شود مرکّب از این دو قسمت است. و این جزء دومش احرازش برای مکلّفین امکان پذیر نیست.

سؤال:

پاسخ: کبری کلی فهمیده می شود ولی کبری کلی که در طریق استنباط قرار گیرد نمی شود استفاده کرد. نه جزء دیگرش را هم می دانیم ولی تطبیقش را نمی دانیم. ما می دانیم که یک جزء آن این است که صلوه مثلا مثالی که زدم الصلوه. اگر جزء دیگرش را هم ندانیم خب نمی شود کبری استفاده کرد اصلا. در موارد حکمت جزء دیگرش را هم می دانیم ولی تطبیق آن جزء بر مصادیق را مکلّف نمی تواند تشخیص دهد چون نمی تواند تشخیص دهد این کبری مذکور در طریق استنباط احکام قرار نمی گیرد.

سؤال:

پاسخ: بله در موارد دیگر ما نمی توانیم این موضوع را به تمامه در جای دیگر احراز کنیم که حق دارد. خب یک بار دیگر در این مثال تطبیق کنم. الصلوه واجبهٌ لأنها ذات مصلحه. این در واقع جزء العله است. وقتی ما می گوییم که این حکمت است یعنی جزء العله است. یک جزء علت دیگرش این است که در جعل حکم بر صلوه، محذوری وجود ندارد.

سؤال:

پاسخ: نه فرض این است که حکمت دانستیم فعلا بحث اثباتی نمی خواهم بکنم. بحث ثبوتی می گوییم آنجایی که حکمت است ادعای حکمت چیست؟ حالا چرا اثباتا این شکلی مشی می کنیم ما بحث را بعد می کنم. تبیین ثبوتی اینکه ما می خواهیم بگوییم که یک شیء حکمت هست و نمی توانیم از آن یک ضابطه ای که به درد استنباط بخورد نکته اش چیست؟ نکته اش این است که در واقع این علّت ما تمام العله نیست. آن لفظی که بعد از ادوات عموم قرار گرفته است تمام العله نیست. علت دیگرش این است که محذوری هم وجود ندارد در جعل حکم. خب کبری یک امر مرکب می شود می گوید هر شیئی که ذات مصلحت باشد و محذوری هم بر جعجل حکم بر او نباشد. نباشد پس بنابر این حکم ثابت است. بنابر این شما یک جایی مصلحت را احراز می کنید. از کجا می توانید بگویید که محذوری در جعل حکم نبوده است؟ ممکن است محذور در جعل حکم بوده است به خاطر اینکه مکلّفین در تشخیص مصلحت اشتباه زیاد می کنند. به خاطر همین شارع حکم را روی عنوان کلی ذات مصلحت نبرده باشد. بنابر این نمی شود دیگر به اصطلاح جای دیگر این حکم را تعمیم داد. یعنی تعمیم داد یعنی یک کبری قابل استفاده برای استنباط در نمی آید از آن. مثل شبیه همان مثال می شود که شما را به بهشت می برند. این واجب است چون شما را به بهشت می برد حتی اینگونه بگوییم مثلا الصوم واجبه لانّها جُنّه من النار. اگر اینگونه بگویند که فرض کنید روزه واجب است چون فرشته هایی که در آسمان هستند خشنود از این کار می شوند. شما چطوری می توانید تشخیص دهید اینها به درد نمی خورد چون ما از کجا می دانیم که چه چیزی فرشته های آسمان را خشنود می کند. این ها در مقام یعنی در واقع این تعلیلات در مقام جعل ضابطه نیست. در مقام تشویق به اینکه ببینید این کار شما چقدر خاصیت دارد که فرشتگان را در آن در مقام تأکید باعثیت شیء است. وقتی شما ببینید که فرض کنید آن داستانی که هست که می گوید امام حسن وامام حسین داشتند کشتی می گرفتند حضرت رسول تشویق می کرد امام حسن را. حضرت زهرا سلام الله علیها گفتند گفتند که فرزند بزرگ را بر فرزند کوچک تشویق می کنید؟ حضرت رسول فرمودند که فرشته ها هستند که تشویق می کنند امام حسین را. این تعلیل است به یک معنا. تعلیل بر رفتار خودش. یعنی هر چیزی که از آن حالا مال آن طرفش است قضیه ولی قرض من این است که چیزهایی چرا پیغمبر می گوید که الآن دارند فرشته ها امام حسین را تشویق میکنند. اینها در واقع در مقام بیان یک سری حکم شرعی نیست. گاهی اوقات هم ما اینگونه می گوییم که در روایت هست که فرشته ها هیچ جا حاضر نیستند مگر سه جا. عند الرهان عند ... الرجل اهله فلان فلان این روایتی که وجود دارد. اینها برای چیست می گوید فرشته ها اینجا تشویق می کنند. این تعلیلات در مقام نشان دهنده شدّت محبّت خداوند نسبت به شیء است. حالا به تناسب یک چیزی بگویم آقایی بود دکتر قوامی یک شیخ با مزه ای بود گاهی اوقات وارد مجالس می شد مجلس گردانی می کرد صلوات می فرستاد گاهی اوقات یک ربع صلوات می گرفت دعا می کرد خیلی شیخ بامزه و خوشمزه ای بود. بعد چیز می گفت که پسرش یک جایی بودیم گفت که من از پنج سالگی با پدرم این مجالس می رفتیم و اینها یکبار رفته بودیم مجلس آقای مولوی رفته بود مشهد در خط و خطوط های عرفانی بود و معروف بود. می گفت که آن آقای مولوی در مشهد به پدرم گفت تو سینمای خدا هستی. حالا بعضی چیزها انگار سینمای فرشتگان است. حالا اجازه بدهید بحث را به یک جایی برسانیم. بحث من این است که در واقع حکمت توجیه ثبوتی حکمت این است که در جایی که حکمت هست که جزء العله باشد و جز علت دیگرش

نه مطلق جاهایی که مفروض باشد جزء العله دیگرش محذور نداشتن، این محذور نداشتن را اگر جزء علت دیگر قرار دهیم این می شود حکمت.

سؤال:

پاسخ: حالا کجا این قید دوم می آید و کجا این قید دوم نمی آید آن همین بحث اثباتی اش است. آن چیزهایی که به طور متعارف تشخیصش را می شود به متعالف واگذار کرد، در اینجور موارد لام تعلیل ظهور در علیّت دارد. و کاشف یکی از کواشفش هم این است که اگر در جایی ببینیم حکم روی خود همان علت رفته است. مثلا ببینید می گوید الخمر حرام، لأنه مسکر. آیا شارع می تواند بگوید کل مسکر حرام، به طور متعارف یعنی عرف متعارف این را می پسندد که کل مسکر حرامٌ. این می گوییم مانعی ندارد تشخیص مسکر راحت است و اشتباهات در آن کم است. به خلاف تشخیص ذات مصلحت . اینها اموری مثل مصلحت و اینها چیزهایی هست که تشخیصش دشوار است. به خلاف ذات مصلحت بودن. حالا اگر احیانا آن علّت در جای دیگری صریحا به او تعلیل شده باشد. گاه گاهی حاج آقا یادم هست در یک بحثی حالا اگر بگردم پیدا می کنم آن را می فرمودند که بعضی وقت ها به متعارف تعلیل شده است. آیا متعارف بودن می تواند علت حکم باشد ایشان می فرماید که می تواند. کاشفش هم این است که در یک سری موارد اصلا موضوع حکم متعارف قرار می گیرد. می گوید که نفقتهما کسبتهم بالمعروف معروف یعنی چیزی که متعارف است. به اصطلاح می گوید فامساکم بمعروف أو تصریح بانسان. مرد واجب است در زندگی با زن شئونات متعارف زن را رعایت کند. اینها خودش حکم روی آن جعل شده است. اینکه یک جایی حکم روی این موضوع برود خودش کاشف از این است که صلاحیّت علت واقع شدن دارد. گاهی اوقات صلاحیّت علّت واقع شدن را از عرف متعارف تشخیص می دهیم گاهی اوقات از اینکه خارجا دلیل علی الامکان الوقوف. وقتی یک جایی دیدیم که این علّت نظیر این علّت در یک مورد خاص موضوع حکم شرعی قرار گرفته است پس معنایش این است که می تواند این موضوع قرار گیرد.

سؤال:

پاسخ: نمی شود علّت تامه باشد. بحث این است اگر تشخیصش برای موضوع به عهده مکلّف نباشد معنایش حتما باید جزء العله باشد. یعنی اینکه این موضوع به علاوه اینکه شما نمی توانید تشخیص دهید، یعنی در این مورد خاص شما می توانید تشخیص دهید یعنی اگر علت تام نباشد معنایش این است که این موضوعی که اینجا هست خودش اگر تشخیصش بدهید کافی است برای، یعنی می توانید ببینید معنایش این است یعنی اگر یقین هم بکنید که این موضوع هست حکم ثابت نیست. ببینید دو جور بحث توجه فرمایید یک موقعی هست ما می گوییم که تشخیص موضوعش امکان پذیر نیست خب آن که اصلا مهم نیست بنابر این کبری کلی هم استفاده شود کبری را تا صغری اش را انسان احراز نکند که منتج نتیجه نیست. بنابر این در طرف استنباط واقع نمی شود. ولی یک موقعی می گوییم که اگر هم صغری اش را شما تشخیص بدهید به درد نمی خورد. حکمت این است که اگر صغری اش را هم تشخیص بدهید به درد نمی خورد. یعنی حالا اسمش را حکمت می خواهید بگذارید هر چیزی که می خواهید بگذارید. بعضی از اموری که بعد از ادوات تعلیل قرار می گیرند به گونه ای هستند که از آن نمی توانیم تعمیم حکم استفاده کنیم به گونه ای که خود مکلّف بتواند در این موارد تطبیق کند.

سؤال:

پاسخ: نه آن هیچ فرقی ندارد ولو در بعضی از عبارت ها می خواهند بگویند که بین علّت تشریع و علت حکم فرق بگذارند. تشریع چیزی نیست جز حکم. تشریع دو اعتبار دارد. یک موقعی به معنای یک امر حدثی است یعنی یک امری که یک زمان تحقق پیدا می کند تمام می شود. اگر این مرادتان باشد اصلا یک مشکل این است که اگر جعلی شما به خاطر مصلحت در جعل، جعلی را کردید بعد از آن به چه لزوم امتثال داشته باشد؟ اینکه گاهی اوقات ما می گوییم در حکم مصلحت در جعل دخالت دارد جعل نه به عنوان یک امر حادثی که در یک زمان تحقق پیدا می کند می رود پی کارش. جعل یک معنای دیگر دارد آن این است که آن اعتبار مستمر که معلول آن جعل حدوثی است. در بحث جعل و مجعول که از بحث های مهم است این را باید

سؤال:

پاسخ: باید علت بقا باشد یعنی تا علت بقا نباشد، به درد نمی خورد. چون مجرّد اینکه مرحوم نایینی این اشکال را در بعضی جاها مطرح کرده است که مصلحت جعل به درد نمی خورد چون جعل که تمام شد آن حکم هم لزوم امتثال نباید داشته باشد. این خلط بین جعل به معنای امر حادثی که در یک زمان تحقق پیدا می کند و استمرار ندارد. امر غیر مستمر امر قار الذات نیست آن جهت. ولی اگر جعل به یک معنای امر قار الذات مستمری که معلول آن جعل حدوثی است آن اعتبار عقلایی که از چیز ناشی می شود یا اعتبار شرعی هر جور تعبیر کنید. ما در واقع یک جعلی که شارع می شود در عالم اعتبار یک چیزی تحقق پیدا می کند. یک چیزی تحقق پیدا می کند که موضوع حکم عقل است به لزوم امتثال. اگر این محذور داشته باشد اینکه موضوع سازی برای حکم عقل محذور داشته باشد. فرض کنید مواردی که ما می گوییم لو لا ان اشقّ علی امّتی لأمرتهم بالسّواک، مشقّت در چیست اصلا که باعث شده است که مسواک مصلحت الزامی داشته است شارع مصلحت الزامی را جعل نکرده است. مفسده در این بوده است که ملزم بودن مکلّفین، اعتباری شارع کند این اعتبار اینکه انسان بار روی دوش خودش احساس کند و احساس بار ایجاد مشقّت می کند شارع این را خوشش نمی آمده است. گاهی اوقات نفس اینکه یک باری روی دوش انسان بیاید یک سری محذوراتی دارد. عموی ما نماز واجب که می خواستند بخوانند یک زمانی، الآن خیلی بهتر شده اند. الله اکبر که می خواستند بگویند نمی توانستند. وسواسی برایشان ایجاد شده بود که نمی توانستند بگویند. به طوری که ایشان یک موقعی در کانون توحید نماز می خواندند من رفته بودم آنجا گاهی اوقات به دلیل شدت گرفتن وسواس ایشان امامت نمی کردند. چون هر کاری می کردند نمی توانستند. همین ایشان می گفتند که در نماز مستحبی مشکلی ندارد. احساس واجب بودن اذیت می کند. احساس اینکه دارند یک تکلیف واجب انجام می دهند. ایشان می گفتند که اولین باری که این قضیه اتفاق افتاد انقدر طول کشید دیگر تا نزدیک های نماز مغرب و عشا بود تا نصف شب من مشغول الله اکبر گفتن بودم چندین ساعت تا نزدیکهای چیز که داشت ناز قضا می شد بالأخره آن آخر خوانده بودم. و می گفتند که مرحوم جدّ ما مطّلع شده بودند و گفتند که جعفر شنیدم که دیشب این مشکل برای شما پیش آمده است و بعد گفته بودند که یک چیزی بمال به سرت خوب می شود. گل ختمی بمال. در کتب قدیمه طبّ سنتی دیدند که یکی از خواص گل ختمی دفع جنون است. چون وسواس یکی از شعب جنون است. گل ختمی و اینها به خاطر اینکه آن بخاراتی که در مغز است و باعث یک نوع اختلالات فکری می شود را از بین می برد.

ببینید بحث این است که گاهی اوقات یک سری چیزهایی در جعل آن مفسده است. ما می گوییم الصلوه واجبهٌ یک قید دومش این است که در جعل، همین جعل مستمر یعنی نماز ذات ملاک هست در جعلش به معنای یک امر اعتباری استمراری هم محذوری نیست. خب کبری این می شود که کلّ شیءٍ یکون فیه الملاک و لا یکون فی جعله المستمر محذورٌ فهو واجبٌ. خب شما صغری اش را تعیین کنید هر جا تعیین کردید حکم را بار کنید. خب نمی شود یعنی مشکل این است که اینکه کجا محذور دارد کجا ندارد مکلّف تشخیص نمی تواند بدهد. جاهای دیگر شارع این را باید قید کند تا به عهده مکلّف واگذار نشود. جاهای دیگر لازم نیست این قید را بیاورد. چون مانعی ندارد می تواند به مکلّف واگذار شود. در واقع به یک معنا همیشه این قید وجود دارد در عالم ثبوت ولی بعضی جاها چون خود شارع این قید را تضمین شده می بیند در مقام تعلیل نمی آورد. در جایی که علت هم هست این در مقام ثبوت دخالت دارد ولی چون خود شارع می داند که این محذوری ندارد. جعل حکم بر آن شیئی که بعد از ادوات تعلیل قرار گرفته است. چون می داند نیازی نیست دیگر در مقام تعلیل آن را ذکر کند چون خودش تضمین کرده است یعنی همیشه به یک معنا آن علت جزء العله است ولی بعضی وقت ها جزء دیگر علتش را خود شارع تأمین کرده است. چون خود شارع تأمین کرده است آن که بعد قرار می دهد جزء العله ای که با تأمین جزء دیگرش است اگر چنین باشد این جزء علت هایی که جزء اخیر علت تامه می شود. جزء اخیر علت تامه که سایر اجزای آن را هم شارع تضمین کرده است خب اینجا می شود تطبیق بر مصادقش کرد.

سؤال:

پاسخ: تضمین کرده است برای اینکه شما حکم کلی استفاده کنید. یعنی می گوید الخمر حرامٌ لأنه مسکر. می گوید که مسکر جزء اخیر علت تامه است و اشکال نداشتن جعل حرمت بر اسکار را هم شارع خودش تضمین کرده است. وقتی خودش تضمین کرده است حکمت چه خاصیتی دارد. حکمت و اینها غالبا برای اینکه یک قرابت هایی وجود دارد. انسان ها استنکار می کند برای یک جعل حکمی. فرض کنید می گوید که چرا مثلا فلان جا انقدر دیه اش زیاد تر است. شارع می گوید که این نکته اش وجود دارد این نکته اش وجود دارد برای رفع استقرابات حکمت نه برای اینکه می خواهد یک کبری کلی به مکلّفین بدهد. آن محصّل بحث. ادامه بحث باشد جلسه آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد